



در محضر استاد (۵)

محمدعلی اسلامی ندوشن

پیروزی آینده دموکراسی / توماس مان

در این شماره از «در محضر استاد»، نمونه‌ای از ترجمه‌ی روان‌شاد محمدعلی اسلامی ندوشن را به دستداران ترجمه تقدیم می‌کنیم. محمدعلی ندوشن (۱۳۰۳-۱۴۰۱)، شاعر، منتقد، نویسنده، حقوق‌دان، پژوهش‌گر و البته مترجم بود. ندوشن از معدود ادباست که به ترجمه هم دست زده است. در کارنامه او حداقل شش ترجمه دیده می‌شود: بهترین اشعار هنری لانگ‌فلو ۱۳۳۷؛ شور زندگی: ماجرای زندگی ونسان ونگوگ نقاش هلندی، ۱۳۳۸؛ ملال پاریس و برگزیده‌ای از گل‌های بدی ۱۳۴۱؛ عمر خیام؛ آنتونیوس و کلئوپاترا ۱۳۶۳ و پیروزی آینده دموکراسی ۱۳۶۹. مطلب این شماره از همین ترجمه آخر انتخاب شده است.

ادبای معاصر، یعنی دانش‌آموختگان رشته ادبیات فارسی، شاید به دلیل عدم تسلط بر زبان‌های خارجی، کمتر ترجمه کرده‌اند، حال آنکه شاید انتظار می‌رفت به دلیل احاطه بر زبان فارسی نقش مؤثرتری در ترجمه آثار کلاسیک ادبی ایفا کنند. البته ادبا نوعاً زبانی ادبی به کار می‌برند که برای ترجمه متون کلاسیک و متون غیرادبی مناسب‌تر است چون متون ادبی معاصر زبانی امروزی دارند. متن پیش رو بخشی از سخنرانی توماس مان (برنده نوبل ادبی ۱۹۲۹) در آمریکاست که طبعاً لحنی رسمی و ادبی دارد و مترجم هم آن را به زبانی رسمی و ادبی (و ادبی‌تر از اصل آن) ترجمه کرده است و ما هم آن را به‌عنوان نمونه‌ای از متن ادبی می‌آوریم، نمونه‌ای که منعکس‌کننده تمایلات ادیبانه در حوزه زبان و سبک است.

توماس مان این خطابه را در ۱۹۳۸، یک سال قبل از آغاز جنگ جهانی دوم و در اوج اقتدار فاشیسم به زبان آلمانی ایراد کرده و ندوشن آن را از متن انگلیسی ترجمه کرده است. مترجم در پایان چنین می‌گوید: «درباره ترجمه کتاب جز این نمی‌توانم گفت که نبودن بسیاری از کلمات و اصطلاحات دقیق و علمی در زبان فارسی کار را بر مترجم تنگ می‌گیرد و بدین سبب با همه دقت و کوشش، پس از پایان کار او را جز نارضایی تلخی نصیبی نمی‌ماند.»

■ مثل «جغد به آتن بردن»^۱ در آلمان یک مثل معروف قدیمی است. این مثل کوشش در کار بیهوده‌ای را می‌رساند؛ یعنی بردن چیزی به جایی که نظایر آن در آنجا به فراوانی یافت می‌شود. هنگامی که جغد در نزد «آتنه^۲ مرغ مقدسی به‌شمار می‌رفت، از این مرغ در آتن فراوان بود و کسی که می‌کوشید بر شمار آن بیفزاید خود را مورد طعن و ریشخند قرار می‌داد.

بانوان و آقایان! من نیز که در آمریکا، آهنگ سخن‌گفتن راجع به دموکراسی کرده‌ام، احساس می‌کنم که گویی جغد به آتن می‌برم؛ گویی آگاه نبوده‌ام که در سرزمین دیرینه دموکراسی هستم؛ در جایی که طرز تفکر افراد و نوع سازمان اجتماعی که مهر دموکراسی بر آنها خورده است، به‌صورت ایمانی ذاتی در همگان ریشه گرفته و خلاصه در جایی که دموکراسی بر همه کس و همه جایش حکمروائی دارد، به‌طوری که آمریکایی را لااقل به دستور و تعلیم یک اروپایی نیازی نیست. برعکس، اروپا درباره ماهیت و جوهر دموکراسی از آمریکا تعلیم بسیاری گرفته است. این سیاستمداران و شاعران شما چون لینکلن و ویتمن بودند که فکر و احساس دموکراتیک و روش دموکراتیک زندگی را در کلمات جاودانی خود به دنیا آموختند. دنیا تاکنون شاید سخن‌آفرینی را به وجود نیاورده است که مانند ویتمن بتواند یک چنین اصل اجتماعی یعنی دموکراسی را در نغمات شورانگیز خود تشریح کند و علو بخشد؛ یا آن را با چنین مضامین هیجان‌آور نیرومندی به جهانیان اعلام کند و ترکیب پرشکوهی از خصایص معنوی و نفسانی بشری در سخن پدید آورد.

نه، آمریکا در آن اموری که مربوط به دموکراسی است به تعلیم نیازی ندارد؛ ولی فرق است میان تعلیم و تذکار. من می‌خواهم به او تذکار بدهم که احساس تأمین و اطمینان فراوان در حفظ یک سرمایه اخلاقی و معنوی خطرناک است؛ می‌خواهم او را به تنبّه و تأمل و ژرف‌بینی برانگیزم که در نگاهداری این ودیعه موجود، یعنی دموکراسی بیدار باشد. نگهداری هیچ متاعی با غفلت میسر نیست. حتی اشیائی که وجود خارجی دارند اگر مورد مراقبت قرار نگیرند و چشم و دست صاحبشان بر آنها نباشد نابود می‌شوند، ناپدید می‌گردند و از میان می‌روند و این به سبب آنست که مالکیت آنها مسلم فرض شده است. در سراسر دنیا، حتی در آمریکا هم دیگر مسلمیت دموکراسی متزلزل شده است؛ چراکه آمریکا به قلمرو فرهنگی مغرب‌زمین تعلق دارد و در سرنوشت داخلی آن در فرود و فرازهای زندگانی اخلاقی و

The expression "to carry owls to Athens" is a familiar humanistic expression in Germany. It denotes an act of superfluous effort, the transfer of an article to a place where such things already exist in abundance. As the owl was the sacred bird of Athena, owls were numerous in Athens and anyone who felt obliged to increase their number would have exposed himself to ridicule.

In undertaking to speak on democracy in America, ladies and gentlemen, I feel as if I, too, were carrying owls to Athens. It looks as if I were not aware that I am in the classic land of democracy, where the mode of thought and the type of social structure which are characterized by this name are essentially at home and a universally ingrained conviction; where, in short, democracy is an all-prevailing matter of course, upon which the American needs no instruction—least of all from a European. On the contrary. Europe has had much to learn from America as to the nature of democracy. It was your American statesmen and poets such as Lincoln and Whitman who proclaimed to the world democratic thought and feeling, and the democratic way of life, in imperishable words. The world has probably never produced a master of words who has known so well as Whitman how to elevate and translate a social principle such as democracy into intoxicating song, or how to endow it with such powerful emotional content, representing a magnificent fusion of spirituality and sensuousness.

No, America needs no instruction in the things that concern democracy. But instruction is one thing—and another is memory, reflection, re-examination, the recall to consciousness of a spiritual and moral possession of which it would be dangerous to feel too secure and too confident. No worthwhile possession can be neglected. Even physical things die off, disappear, are lost, if they are not cared for, if they do not feel the eye and hand of the owner and are lost to sight because their possession is taken for granted. Throughout the world it has become precarious to take democracy for granted—even in America; for America belongs to the cultural territory of the Occident and participates in its inner destiny, in the ups and downs of its spiritual and moral life. It

معنوی آن سهیم می‌باشد. آمریکا نمی‌تواند خود را از اروپا برکنار گیرد، در زمانی که وحشیگری غدارانه فاشیسم بدین طرز دردناک فاتح به نظر می‌آید، از پیروزی آینده دموکراسی سخن گفتن کار آسانی نیست. برآستی گمان نمی‌رود که موقع مناسبی برای این بحث انتخاب شده باشد. چنین می‌نماید که لاقل دموکراسی اروپایی با ضعف اخلاقی خود، هرگونه پیش‌بینی امیدوارانه‌ای را انکار می‌کند. حتی آمریکا هم دریافته است که امروزه دموکراسی مال بیمه‌شده‌ای نیست: دشمنانی دارد؛ از بیرون و درون مورد تهدید قرار گرفته است و باردیگر مشکلی شده است. آمریکا آگاه است که برای دموکراسی آن زمان فرا رسیده است که خود را وایند و برای این منظور باید خود را به یاد آورد و به ژرفی در خویش بنگرد و خلاصه در فکر و احساس نو گردد...

بار دیگر می‌گوییم: نیروی بزرگ و جاذبه اصلی افکار و عواملی که امروزه دموکراسی را تهدید می‌کند و آن را به صورت معمایی در می‌آورد، «افسون تجدد» آن است: بر این افسون است که فاشیست‌ها نیروی خود را متکی می‌سازند، به این است که می‌نازند. رفتار انقلابی و سیمای جوان و موقع‌بینی آنها برای جلب جوانان دنیاست و لاقل در اروپا در این مقصود ناکامیاب نیستند. به عقیده من، اگر جوانان خود را به این افسون تسلیم کنند، فریب خورده‌اند. بگذارید بگویم که چرا این‌طور است. من معتقدم که موقع‌بینی انقلابی و پرتو سپیده‌دم دروغین این افکار (آشکار است که مقصودم افکار فاشیستی است) جادویی فاسد و گندیده است. نه تنها در این مورد، بلکه مخصوصاً در این مورد، فاشیسم به اندازه‌ای دروغگو است که جوانان ارجمند دنیا از تمایل به آن باید شرم کنند. گذشته از این، دلدادگی به این افسون، به هیچ‌وجه مربوط به پیری و جوانی نیست. پیران، هرگز از تأثیر این جادو در امان نمی‌مانند و در برابر آن نیروی پایداری ندارند، زیرا که آنان به روزگاران دیگری تعلق دارند و نمی‌توانند با روزگار کنونی درآویزند، و بدین‌گونه ناگزیرند که این دنیای آلوده به افکار فاشیستی را به جوانان واگذارند و خود به میل آنها گردن گذارند. مثلاً همکار بزرگ نروژی من کنوت هامسون که تقریباً مرد سالخورده‌ای است، فاشیستی غیور است. او در کشور خود به حزب فاشیست عملاً یآوری می‌کرد و خشنودی خود را از ستمکاری و اهانتی که به یک قربانی نامدار فاشیسم آلمان، یعنی اوستیزکی صلح‌دوست شد دریغ نداشت. وانگهی این رفتار شیرمردی نیست که دلش مخصوصاً جوان مانده است، بلکه رفتار نویسنده‌ای است که داستایفسکی و نیچه تأثیر ادبی فراوانی در او

cannot isolate itself therefrom. It is not easy to speak on the coming victory of democracy at a moment when the aggressive brutality of fascism seems to be so distressingly triumphant. The moment, indeed, does not seem to be well chosen, and European democracy at least in its moral weakness seems to forbid any optimistic prophecy. Even America feels today that democracy is not an assured possession, that it has enemies, that it is threatened from within and from without, that it has once more become a problem. America is aware that the time has come for democracy to take stock of itself, for recollection and restatement and conscious consideration, in a word, for its renewal in thought and feeling...

I repeat: the greatest power, the essential fascination of the ideas and tendencies which threaten democracy today and render it problematical, is their charm of novelty. Upon this the fascists place their emphasis, of this they boast; their revolutionary demeanour, their attitude of youthfulness and opportunism, are meant to attract the youth of the world, and in Europe, at least, not infrequently succeed in doing so. In my opinion, youth is cheated when it surrenders to this fascination. Let me explain why this is so. I believe that the revolutionary opportunism and the glow of false dawn in these tendencies-it is obvious that I mean the fascist tendencies are tainted magic. Not only in this respect, but particularly in this respect, fascism is so thoroughly false that honourable youth throughout the world should be ashamed to have anything to do with it. Moreover, susceptibility to it is not in the least a question of age or of youth. Older people are by no means excluded from this magic or invulnerable to it simply because they belong to another age and cannot keep up with the times and are thus obliged to leave this dew-drenched world of ideas, called fascism, to the young. For example, my great Norwegian colleague, Knut Hamsun, an already elderly man, is an ardent fascist. He gives active support to the fascist party in his own land and did not deny himself the satisfaction of openly ridiculing and insulting a world-famous victim of German fascism, the pacifist Ossietzky. However, this is not the conduct of an old man whose heart has remained

داشته‌اند. او به شدت در نهضت «ارتداد از آزادی خواهی» — که معمولاً خاص آن دوره بود — فرو رفت، بدون حساب اینکه نتیجه این کارش چه خواهد بود؛ و بدون فهم اینکه به طرز حسرت‌باری نبوغ ادبی‌اش را با سیاستمداری‌اش، یا بدان‌گونه که من تعبیر می‌کنم، با ضعف بشری‌اش معاوضه می‌کند. ولی از طرف دیگر، مسلم است که اکثریت جوانان در سراسر دنیا، در اروپا و خاصه در آمریکا، که به‌راستی سزاوار است که اکثریت‌پایداری‌کننده‌اش بنامیم — به افکار فاشیستی اعتنائی نخواهد کرد و چه در معنی و چه در عمل به هواداری از افکاری که کاملاً مخالف آن در نبرد است. گفتم که بودگی به طرف بخار متعفن فاشیسم مربوط به جوانی و پیری نیست؛ این بیشتر بسته به درجه بصیرت، خصوصیت ذاتی، ادراک حقیقت، احساس انسانی و خلاصه عوامل قطعی دیگری است که ممکن است ارتباطی با پیری یا جوانی نداشته باشد و از این قرار به یقین چیز ثابتی را نمی‌توان نشان داد که به امیدواری‌های انقلابی فاشیسم بستگی داشته باشد...

بانوان و آقایان، من اذعان دارم که این بحث، در تعریف مفهوم جامع و بلند دموکراسی اندکی «تئوریک» شد، و همچنین به یقین احساس می‌کنم که مرا خواهید بخشید اگر در این مثال چند نیز از خود سخن گویم. من نمی‌دانم که چه عده‌ای از شما با نوشته‌های من آشنا هستید؛ من نه سان کولوت^۳ هستم و نه ژاکوبن^۴. همه وجود من محافظه‌کار است، به طوری که می‌توان گفت که هوادار سنن هستم؛ من مردی هستم که کار او در زندگی حفظ میراث آلمان با وسایلی جدید و در معنایی جدید بوده است؛ کسی که اگر دوستانش قبول داشته باشند، ممکن است در تاریخ فرهنگ آلمان جایی برای خود خواهد یافت. من اطمینان دارم که هیچ‌کس کلمه‌ای از زبان من نخواهد گفت که حاکی از تمایل من به تباه کردن افتخارات فرهنگی باشد. من آلمان را ترک گفتم برای اینکه در آلمان امروز آن افتخارات سنتی که فرهنگ مغرب‌زمین بر آن استوار است مردود و پایمال شده است. من قربانی‌های فراوانی دادم که آن چیزی را که در آلمان از من سلب شده بود نجات بدهم؛ یعنی آزادی فکر و بیان را؛ و این آزادی را در چه راه بهتری می‌توانستم به کار ببرم، جز اینکه آن را غنیمت شمرده تجربیات این چند ساله خود را در آلمان و آنچه این تجربیات به من آموخته است، بیان دارم.

برای من درس اصلی این سال‌ها اینست که ما نباید از کوشیدن در راه یک رفورم آزادی بی‌مناک باشیم؛ رفورمی که روح معتدل داشته باشد. من عقیده

particularly youthful but of a writer of the generation of 1870, upon whom Dostoyevsky and Nietzsche had a decisive literary influence. He has stuck fast in the movement of apostasy from liberalism generally characteristic of that period, without comprehending what is at stake to-day, and without realizing that he is hopelessly compromising his poetical genius through his political or, as I prefer to call it, his human behaviour. On the other hand, it can be established that the majority of youth throughout the world, in Europe and especially in America-indeed, it is safe to say the overwhelming majority-will have nothing to do with what are called fascistic ideas, and are battling spiritually and even physically for entirely opposite ideals. Obviously the susceptibility to the fascist miasma has nothing to do with age or youth it is much more a question of intelligence, of character, of the sense of truth, of human feeling; in short, the decisive factors are characteristics which belong or do not belong to age or to youth, and from this point of view decidedly nothing can be proved concerning the revolutionary prospects of fascism.

I am aware, ladies and gentlemen, that to-day's lecture had to be a trifle theoretical, in its attempt to define the exalted and comprehensive concept of democracy. And so I feel certain that you will forgive me if in conclusion I say a few words of a personal nature. I do not know how many of you are familiar with my written works. I am no sansculotte, no Jacobin, no revolutionary-my whole being is that of a conservative; that is to say that I stand by tradition. I am a man who regards it as his task in life to advance the German heritage, though with modern means and in the modern spirit; who, if his friends are to be believed, may hope one day to assume a place in the history of German culture. No one, I am sure, will interpret anything I have said as a desire to destroy cultural values. I left Germany because in the Germany of today the traditional values underlying Western culture have been rejected and trodden underfoot. I have made many sacrifices in order to save one thing which was denied me in Germany: freedom of thought and expression. What better use could I make of this freedom than to tell of my experience during my last years in Germany and what it taught me?

To me the chief lesson of those years is that we must not

دارم که این وظیفه هر فرد متفکر است که در این راه که در حکم حفظ فرهنگ و بخشیدن آزادی به خویش است، وظیفه‌ای عملی برعهده گیرد. من متأسفانه باید اعتراف کنم که خود در سال‌های جوانی‌ام در این عادت خطرناک آلمان شرکت داشتم که زندگی و شعور و ذوق و دانش و همچنین هنر و سیاست را، مجموعاً، مسائل جداگانه‌ای از هم فرض می‌کند. در آن روزها ما میل داشتیم موضوعات سیاسی و اجتماعی را غیراساسی تلقی کرده و بهتر دانیم که همان در دست سیاستمداران باشد؛ و چقدر نادان بودیم که به قدرت متخصصینی که بزرگ‌ترین منافع ما را در دست داشتند، پشتگرم بودیم. دیر زمانی از جنگ گذشته بود که من به تهدیدی که در آلمان نسبت به آزادی آغاز شده بود پی بردم و از میان نویسندگان، اغلب من به تنهایی تا سرحد توانایی خویش، جامعه را از این موضوع آگاه می‌کردم. بعد از آن هنگامی که آن خیال صورت حقیقت گرفت و سوسیالیسم ملی قدرت مطلق به دست آورد، ناگهان پی بردم که دیگر نمی‌توانم در این هوا دم بزنم و ناچار باید وطنم را ترک گویم. در سوییس، یکی از کهن‌ترین دموکراسی‌های اروپا، پناهگاه شایسته احترامی یافتیم و به آن کشور سپاس فراوان دارم. حتی بیش از آنچه باید از جمهوری سوییس سپاسگزاری می‌کنم که با کمال سخاوتمندی حقوق اجتماعی‌ای را که از ملیت آلمانی من یغما شده بود، به من اعطا کرد.

منخصوصاً در این لحظه که آسمان‌های اروپای مرکزی به‌طور هولناکی تیره و تار است، این یک نیاز درونی است که وفاداری قلبی خود را به این جمهوری دموکراتیک دلیر محبوب بر زبان آرم.

be afraid to attempt a reform of freedom-in the conservative sense. I believe it to be the duty of every thinking man to take an active part in this task-which is tantamount to the preservation of culture-and to give freely of himself. I must regretfully own that in my younger years I shared that dangerous German habit of thought which regards life and intellect, art and politics as totally separate worlds. In those days we were all of us inclined to view political and social matters as non-essentials that might as well be entrusted to politicians. And we were foolish enough to rely on the ability of these specialists to protect our highest interests. Not long after the war, however, I recognized the threat to liberty which was beginning to take form in Germany, and almost alone among writers I warned the public to the best of my powers. When subsequently the specter became reality and National-Socialism achieved absolute power, I realized at once that I should not be able to breathe in this air, that I should have to leave my home. In Switzerland, one of Europe's oldest democracies, I found an honourable haven, for which I am duly grateful. Even more do I owe thanks to the Republic of Czechoslovakia, which most generously made a gift of its citizenship to me who was robbed of my German nationality.

Especially at this moment, when the heavens of central Europe are darkening so threateningly, it is a heartfelt necessity to give expression to my faithful loyalty to this courageous and lovable democratic republic.

۱ نظیر این مثل در ایران «زیره به کرمان بردن» است.

۲ Athena الهه شهر آتن.

۳ Sancullotte یکی از القابی است که در زمان انقلاب کبیر فرانسه به انقلابیان داده بودند.

۴ Jacobin دسته دموکرات افراطی در انقلاب ۱۸۷۹.

”

من در قعر ضمیر خود احساسی دارم که گاه‌به‌گاه بر دل می‌گذرد و آن، این است که رسالتِ ایران به پایان نرسیده است و شکوه و خرمیِ او به او بازخواهد گشت. من یقین دارم که ایران می‌تواند کشوری نام‌آور و زیبا و سعادت‌مند گردد و آن‌گونه که درخور تمدن و فرهنگ و سالخوردگیِ اوست نکته‌های بسیاری به جهان بیاموزد.

محمدعلی اسلامی ندوشن

“

Deep within the recesses of my mind, there resides a profound sentiment that occasionally traverses the depths of my heart: a sentiment that whispers of Iran's unfulfilled mission and promises a resurgence of magnificence and vitality. I firmly believe that Iran possesses the potential to once again embody a resplendent, flourishing, and renowned nation, imparting invaluable wisdom upon the world. For it is undeniable that this land deserves recognition for its ancient culture and illustrious civilization.